



می‌کردیم ماجرا دوسه روزه تمام شود. بیشتر آن چیزی که مدنظر بود، حرکت اعتراضی نسبتاً قوی و پرسر و صدا در برابر آمریکا بود که چرا شاه را پذیرفته است و خنثی کردن طرح‌های بعدی آمریکا بود و اینکه اسنادی را به دست آوریم که بفهمیم آمریکایی‌ها مشغول چه کاری بودند؟ منتهی موقعی که کار انجام شد و امام (ره) حمایت کردند، جریان به یک جریان مردمی خیلی قوی در سطح کشور تبدیل شد و تصمیم‌گیری درباره ختم کردن یا نکردن یا زمان پایان دادن دست ما نبود. دست جریان اجتماعی آن زمان بود. شاید اغراق نباشد بگویم در سه چهار ماه اول همیشه یک میلیون جمعیت دور سفارت بود. موقعی که سال ۷۹ به مجلس رفته بودم، یک خبرنگار آمریکایی آمده بود با من مصاحبه کند. خانمی از لس آنجلس تایمز بود. درباره سفارت سؤال کرد. من گفتم همیشه صد هزار نفر دور سفارت بودند. او گفت من خودم اینجا بودم. دست‌کم یک میلیون جمعیت دور سفارت بودند. وقتی این عده دائم دور سفارت بودند، مطالبه ایجاد می‌شود، فقط از تهران هم نبودند. از همه شهرها مردم می‌آمدند و در کل کشور موج ایجاد شده بود و به یک جریان اجتماعی تبدیل شد. همان طور که گفتم نگاه مردم نسبت به آمریکا این قدر منفی بود که ما هم اگر آن کار را نمی‌کردیم، گروه دیگری حتماً می‌کرد و مردم هم حمایت می‌کردند. به همین دلیل هم اصلاً امکان نداشت شما بتوانید یک هفته‌ای کار را تمام کنید.

تمثیلی در فرهنگ ایرانی است که در دوران مصدق و بعد از مصدق، هر اتفاق کوچکی هم در کشور می‌افتاد و افرادی نمی‌پسندیدند، می‌گفتند کار انگلیس‌هاست. درباره آمریکا من چنین نگاهی ندارم که هر اتفاق مثبت یا منفی برای آمریکایی‌ها در هر جای عالم می‌افتد، خود آمریکایی‌ها مدیریت کرده‌اند. من این قدر آمریکا را مسلط به همه امور عالم نمی‌بینم. آن هم ماجرای گروگانگیری. هیچ‌کس گروگانگیری را به سود آمریکا تحلیل نمی‌کند که آنها برنامه‌ریزی کرده باشند؛ من این را درست نمی‌دانم. این مسأله را شنیده‌ام که در جلسه‌ای که بحث پذیرفتن شاه در کاخ سفید بود و اختلاف نظر وجود داشته است، آقای برژینسکی جزو موافقین پذیرش شاه بوده است و سایر روس و نس که وزیر امور خارجه بوده، مخالفت کرده است. نهایتاً جمع‌بندی این می‌شود که شاه را بپذیرند و کارتر در آن جلسه می‌گوید شما این تصمیم را گرفتید، ولی آماده باشید که به سفارت‌تان در تهران حمله شود. این حرف به این معنا نیست که آنها آماده اشغال سفارت‌شان بوده‌اند. فقط هشدار است. درباره تیراندازی محافظین هم خودمان قبل از رفتن به سفارت خیلی بحث داشتیم سر اینکه آنها چه خواهند کرد؟ ممکن است اقدام مسلحانه کنند یا نه؟ جمع‌بندی این بود که اقدام مسلحانه نخواهند کرد. البته فکرش را کرده بودیم که اگر کسی کشته شد، چه کنیم؟ ولی تحلیل این بود که نمی‌کنند؛ چون دیپلمات‌های آن زمان، حتماً فضای کشور ما را در آن شرایط خوب می‌شناختند. آن روز، روز تظاهرات بود و تحلیل این بود که اگر چنین اشتباهی کردند و یکی دونه‌ها از دانشجویان کشته شدند، همین که این کشته‌ها بلند شوند و مردم بفهمند که آمریکایی‌ها اینها را کشته‌اند، جمعیتی به سفارت خواهد ریخت که هیچ چیز سالم نمی‌ماند. چون سالگرد کشتار شاه بود و اگر امسال هم اینها می‌خواستند بکشند، چیزی از سفارت باقی نمی‌ماند و این را دیپلمات‌های آمریکایی می‌فهمیدند. ما اطمینان داشتیم این کار را نمی‌کنند، ولی پیش‌بینی کرده بودیم که اگر این اتفاق افتاد، کشته را بلند کنیم و بگویم آمریکایی‌ها کشته‌اند و مردم هم وارد عمل شوند. به هر حال تحلیل درست در آمد و آنها کاملاً آماده بودند که اگر چنین اتفاقی افتاد، خودشان تشدید نکنند. اگر اشتباه نکنم در اسناد هم بود که پیش‌بینی کرده بودند ممکن است توسط حرکت‌های مردمی به سفارت حمله شود و توصیه‌شان این بود که به هیچ وجه مقابله نظامی نکنند.

■ آیا فکر نمی‌کنید اشغال سفارت و پیامدش جنگ، تأثیر بسیار زیادی روی عقب‌افتادن ماحتی در رسیدن به یک جامعه مدنی داشت؟

من جنگ را اصلاً پیامد اشغال سفارت نمی‌دانم. جنگ پیامد

انقلاب است؛ زمانی که انقلاب کردیم، طبیعتاً مهم‌ترین متحد آمریکا را در ایران از صحنه قدرت کنار زدیم و رژیم جاکیزین کردیم که کاملاً ضد آمریکایی بود. یعنی رابطه با آمریکا صد و هشتاد درجه تغییر مسیر داد و مهم‌ترین متحدش، مهم‌ترین دشمنش شد. قبل از انقلاب هم از زمان حسن البکر که درگیری کردهای عراق با دولت مرکزی عراق بود و صدام نفردوم عراق در آن زمان بود، قرارداد ۱۹۷۵ بین ما و عراقی‌ها امضا شد، به معنای شکست عراق در آن جنگ بود و برای اینکه ایران از کردها پشتیبانی نکند، حاضر شد امتیازاتی به ایران بدهد که بتواند دولت مرکزی را حفظ کند. این موافقت‌نامه پذیرفته شد، ولی اقدامات عراق بعد این قرارداد، همه در جهت کسب آمادگی عراق برای روزی است که شرایط فراهم شود تا با ایران بجنگد. همان ۱۹۷۵ تقریباً هم‌زمان با امضای قرارداد، صدام با ژاک شیراک نخست‌وزیر فرانسه قرارداد همکاری اتمی می‌بندد. سه قرارداد امضا می‌شود و هدف عراق هم بمب اتم بود. یکی از اهداف اصلی مقابله با ایران بود و بقیه همکاری نظامی با شوروی و... بود. عراق منتظر این شرایط برای حمله بود و این شرایط بعد از انقلاب فراهم شد، منتهی طبیعتاً فردای انقلاب نبود. مدتی طول می‌کشید تا عراقی‌ها بتوانند این کار را انجام دهند. چون این موضوع، موضوع مطالعاتی رساله دکترای بنده بوده است، مطالعه دارم که عراقی‌ها از ۱۹۷۵ تا حمله به ایران گام به گام چه کرده‌اند؟ من معتقدم اگر اشغال سفارت آمریکا هم نبود، عراق حمله می‌کرد و در آن صورت هم آمریکایی‌ها هیچ ممانعتی نمی‌کردند. به دلیل اینکه در آن زمان مهم‌ترین مشکل آمریکا در منطقه، ایران بود. چه قبل از اشغال سفارت آمریکا و چه بعد از اشغال سفارت. اتفاقاً در شرایط قبل که آمریکایی‌ها امید به بازگشت داشتند، تمایل داشتند عراق حمله کند و ایران سرکش را سر جایش بنشانند و مهار کند.

به این دلایل جنگ اصلاً نتیجه اشغال سفارت نیست. جنگ برای ما خیلی خسارت داشت و خیلی تأثیر منفی بر شکل‌گیری جامعه مدنی گذاشت و اگر جنگ را نداشتیم، خیلی اوضاع بهتری داشتیم. هم از نظر اقتصادی و هم جامعه مدنی و توسعه سیاسی می‌توانستیم پیشرفت کنیم، ولی اگر می‌خواستیم جنگ نشود، باید انقلاب نمی‌کردیم. اشغال سفارت، یکی از پیامدهای انقلاب بود و جنگ، ربطی به اشغال سفارت ندارد. البته خیلی‌ها چنین تحلیلی دارند که آمریکایی‌ها به خاطر اشغال سفارت، عراق را ترغیب کردند، اما این طور نیست. آمریکا عراق را ترغیب نکرد، اما از جنگ هم جلوگیری نکرد؛ چون دلیلی نداشت. جنگ از سال ۱۹۸۰ شروع شد و آمریکایی‌ها تا ۱۹۸۴ هیچ کمکی به عراق نکردند. از سال ۱۹۸۴ که ایران در موضع برتر در جنگ قرار گرفت و گام‌هایی را برداشت، آمریکایی‌ها به عراق کمک کردند.

■ الان با افتخار از آن اتفاق یاد می‌کنید؟ یا پشیمان هستید؟ یا می‌گویید کاش بهتر عمل می‌کردیم؟

من درباره آن ماجرا اصلاً اظهار پشیمانی نمی‌کنم. ما مجموعاً آنچه در انقلاب برایش تلاش کرده‌ایم و می‌خواستیم به آن برسیم، هنوز هم به آن معتقدیم و بدون تردید افتخار می‌کنیم که بخشی از این انقلاب بوده‌ایم، ولی امروز اگر بخواهیم با آنچه می‌خواستیم به دست آوریم، مقایسه کنیم، فکر می‌کنم خیلی از آن چیزها را به دست نیاوردیم. این بحث دیگری است؛ نتیجه این بحث نفی انقلاب نیست. ما حتماً رژیم شاه را رژیم می‌دانستیم که به هیچ وجه صلاحیت حکومت در کشور را ندارد و باید کنار می‌رفت و یک نظام جدید می‌آمد، ولی در رژیم جدید مشابه تقریباً همه انقلاب‌ها تصوراتی داشتیم که فکر می‌کردیم بعد از انقلاب به آن می‌رسیم که آن تصورات ذهنی بود و به این راحتی نمی‌توانستیم به آنها برسیم. کم‌این که این اتفاق هم نیفتاد.